**جلسه 5-229**

**دو‌شنبه – 12/06/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

ادامه بررسی دلیل هفتم: هم قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستیم و هم ترکیب، انضمامی است

بحث راجع به نماز در لباس مغصوب بود که عرض کردیم به نظر ما از روی علم و عمد اگر هم باشد صحیح است. چون اولا: ما قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستیم مع تعدد العنوان. بر فرض ستر به ساتر مغصوب که حرام هست، ‌خودش بخواهد مصداق واجب در نماز بشود، به عنوان ستر مصداق واجب است، ‌به عنوان غصب مصداق حرام. و بر فرض ما قائل بشویم به امتناع اجتماع امر و نهی معتقدیم چون ترکیب، انضمامی است، ‌مصب نهی غیر از مصب امر است، مصب نهی تستر به ساتر مغصوب است، مصب امر اتیان الصلاة فی هذا الحال است و لذا با ترتب هم می‌‌شود بیان بشود که ستر نکن بدنت را به ساتر مغصوب و لکن اگر ستر می‌‌کنی مانعی ندارد یا حتی واجب هست نماز را در این حال ستر بخوانی. مرحوم آقای صدر از راه دوم پیش آمده، گفته چون ترکیب انضمامی است ما معتقدیم نماز در ساتر مغصوب عالما عامدا صحیح است.

مرحوم صدر چون غصب را عنوان مشیر می‌داند لذا در ساتر غصبی از راه ترکیب انضمامی مشکل را حل کرده اما در مکان غصبی قائل به بطلان شده

اینجا یک اشکالی مطرح می‌‌شود که دیروز برخی مطرح کردند که ایشان قائل است به جواز اجتماع امر و نهی، چرا از راه اول پیش نیامد و لو ترکیب اتحادی باشد که برخی گفته‌اند که خود ستر هم حرام باشد هم مصداق واجب، ‌چرا ایشان ‌که قائل به جواز اجتماع امر و نهی است اینجا از این مبنا استفاده نکرد؟

جهتش این است که ایشان معتقد است که نهی از غصب دلیل مستقلی ندارد. لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه عنوان مشیر است به حرمت انواع تصرفات، ‌کانّه گفته است لایحل شرب ماء الغیر الا بطیبة نفسه، لایحل اکل مال الغیر الا بطیبة نفسه، ‌لایحل لبس ثوب الغیر الا بطیبة نفسه و هکذا. عنوان غصب عنوان مشیر است. و لذا وحدت عنوان می‌‌شود، ‌حرمت می‌‌رود روی عنوان لبس ساتر مغصوب و این لبس ساتر مغصوب به همین عنوان می‌‌خواهد متعلق امر باشد و این نمی‌شود. و لذا مشکل را از راه ترکیب انضمامی که مصب امر غیر از مصب نهی است می‌‌خواست حل کند.

نتیجه‌ای که ایشان می‌‌گیرد این است که اگر متحد بود غصب با آن فعل واجب، ‌آن فعل واجب باطل است. نماز در مکان مغصوب، ‌آن سجود بر مکان مغصوب مصداق غصب است. ایشان فرموده که بناء بر احتیاط واجب سجود بر مکان مغصوب در نماز باطل است چه عمدا چه جهلا چه سهوا. چون ربطی به بحث اجتماع امر و نهی مع تعدد العنون ندارد، ‌عنوان، واحد است. سجود، واجب است در نماز و سجود در زمین مردم به عنوان سجود که یک عنوان ذاتی است حرام است نه به عنوان غصب؛ غصب عنوان مشیر است. و لذا ایشان می‌‌گویند احتیاط واجب این است که نماز در مکان مغصوب که سجود در مکان مغصوب می‌‌شود باطل است و چون جاهل و ناسی تکلیف واقعی‌شان رفع نمی‌شود به نظر آقای صدر، ‌نسیان رافع تکلیف نیست، ‌رافع تنجز تکلیف است به نظر ایشان، ‌غفلت، ‌جهل و لو جهل مرکب رافع تنجز است نه رافع خود تکلیف، ‌پس نهی از سجود در ارض غیر شامل ناسی و غافل از غصب هم می‌‌شود، ‌شامل جاهل به غصب هم می‌‌شود و دیگر امر به سجود شامل آن نمی‌شود. این نماز بناء بر احتیاط واجب باطل است.

اشکال اول: عنوان مشیر بودن غصب خلاف ظاهر است

که ما این مطالب را قبول نداریم. هم غصب را عنوان مشیر بودنش را خلاف ظاهر می‌‌دانیم، ‌معتقدیم ظاهر ادله این است که عنوان غصب حرام است. لایحل مال امرء مسلم الا بطیبة نفسه یا لایحل ان یتصرف فی مال غیره الا باذنه، این عنوان تصرف در مال غیر که عنوان غصب است، حرام است و این ظاهر است که مستقل است و موضوع است برای حرمت نه مشیر است برای سجود، ‌لبس و امثال ذلک و لذا تعدد عنوان است.

اشکال دوم: نماز در ساتر و مکان غصبی جهلا و نسیانا مشمول حدیث لاتعاد است

علاوه بر این‌که ما در نماز در مکان مغصوب حدیث لاتعاد داریم، در حال جهل و نسیان با حدیث لاتعاد مشکل را حل می‌‌کنیم. در ساتر مغصوب هم اگر قائل می‌‌شدیم که در حال علم و عمد نماز اشکال دارد، ‌مثل آقای خوئی و مرحوم استاد، در حال جهل قصوری و نسیان طبق حدیث لاتعاد می‌‌گفتیم نماز صحیح است. ولی مشکل ما اینجا از ریشه حل شد، عالما عامدا هم نماز با ساتر مغصوب به نظر ما صحیح است.

[سؤال: ... جواب:] حرام انحلالی است، ولی حکم از عنوان به معنون سرایت وقتی نمی‌کند. عنوان غصب و لو به نحو انحلالی حرام است، ‌این فعل به عنوان غصب حرام است و لکن این فعل که واجب نیست، ‌این فعل مصداق واجب است. و لذا ما در جواز اجتماع امر و نهی گفتیم امر به صرف الوجود تعلق گرفته است و این فعل مصداق آن صرف الوجود است؛ خودش امر که ندارد و لکن نهی به عنوانی تعلق گرفته است که انحلالی است. بله، ‌مشکل نداریم؛ با دو عنوان یک عنوان حرام انحلالی و عنوان دیگر واجب بدلی و صرف الوجودی مشکل را حل می‌‌کند.

در بحث نماز در ساتر مغصوب هم می‌‌شود از مبنای جواز اجتماع امر و نهی مع تعدد العنوان کمک گرفت هم از مبنای این‌که اصلا ترکیب انضمامی است و مصب امر با مصب نهی دو چیز است.

مرحوم خوئی: قول به بطلان نماز در ساتر مغصوب نقض می‌شود به شستن لباس نجس با آب غصبی

مرحوم آقای خوئی یک نقضی کرده، این را عرض کنم بعد بحث دیروز را ادامه بدهم، ‌به کسانی که می‌‌گویند نماز در لباس مغصوب عالما عامدا باطل است. ایشان در بحث استدلالی اصرار دارد که این نماز صحیح است مثل ما. نقض کرده، ‌فرموده چه فرق می‌‌کند این مثال با شستن بدن یا لباس نجس با آب مغصوب؟ طهارت شرط صلات است، کما این‌که ستر شرط صلات است. چه جور هیچکس منکر نیست که اگر شما بدن نجس‌تان یا لباس نجس‌تان را با آب نجس بشورید و نماز بخوانید نمازتان صحیح است و لو عالما عامدا باشد پس چطور نماز با ستر به ساتر مغصوب اشکال پیدا کند؟ اگر شرط مشکل پیدا می‌‌کند در جایی که مصداق حرام است، خب در بحث تطهیر ثوب و جسد هم به ماء مغصوب اشکال باید پیدا کند.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که ستر هم توصلی است، ‌غسل ثوب و بدن نجس به ماء هم توصلی است. هر دو توصلی هستند.

جواب اول: طهارت ثوب و جسد که مسبب از غسل است شرط نماز است نه خود غسل

این نقض مرحوم آقای خوئی وارد نیست. چرا؟ برای این‌که در بحث تطهیر آنی که شرط نماز است مسبب از غسل است نه خود غسل. طهارة الثوب و الجسد شرط نماز است، سبب طهارت که غسل به ماء مغصوب است حرام ولی مسبب که حرام نمی‌شود. رابطه غسل به ماء مغصوب و حصول طهارت با آن رابطه سبب و مسبب است، ‌رابطه موضوع و حکم است. من غسل جسده النجس بالماء طهر جسده و لو کان الماء مغصوبا، ‌اطلاق دارد دیگه‌، ‌که امر نیست‌، این یک حکم وضعی است. من غسل جسده النجس بالماء و لو کان الماء مغصوبا، ‌طهر جسده. ‌اجتماع امر و نهی پیش نمی‌آید چون امر در کار نیست، ‌حکم وضعی است. آنی که امر دارد مسبب است یعنی طهارت ثوب و جسد. ‌این قابل قیاس نیست با بحث ستر. در ستر، ‌خود ستر شرط نماز است نه مسبب از ستر.

[سؤال: ... جواب:] ستر که همان مستوریت است، فرقش فرق مصدر و اسم مصدر است. فرق می‌‌کند با طهارتی که اثر حاصل از این غسل است. یعنی من غسل جسده طهر جسده، ‌یک آن، بدنش را می‌‌شورد، تا آخر بدنش پاک است. اما در ستر یا مستوریت، این ستر و مستوریت به ثوب مغصوب حرام است و اگر خودش بناء باشد شرط نماز باشد و متعلق امر باشد مشکل پیدا می‌‌کند. باید ترکیب را انضمامی بکنیم تا مشکل حل بشود. اما در بحث غسل نه، ‌اصلا مشکل از اینجا حل می‌‌شود که غسل شرط نیست، ‌غسل موضوع است برای یک حکم وضعی.

[سؤال: ... جواب:] چه انصرافی دارد؟ غسل به ماء سبب طهارت جسد است و آنی هم که شرط است طهارت جسد است.

جواب دوم: ملاک طهارت در غسل به ماء غصبی حاصل است

هذا اولا و ثانیا: ما در بحث غسل ملاک را عرفا کشف کردیم. عرف می‌‌گوید بابا! بدنم نجس بود با آب دزدی شستم چرا پاک نشود؟ اصلا خطاب شاملش نشود، عرف کشف ملاک می‌‌کند، ‌عرف متشرعی قطع پیدا می‌‌کند که ملاک طهارت اینجا حاصل می‌‌شود و لکن آیا ستر به ساتر مغصوب هم ملاک ستر صلاتی را تحصیل می‌‌کند؟ ملاک او را از کجا کشف کنیم؟

و لذا قیاس مقام به بحث غسل جسد و ثوب نجس در نماز به ماء‌ مغصوب قیاس مع الفارق است.

اشکال: با این‌که طهارت مسبب از وضوء به ماء غصبی شرط است نه خود وضوء، اما یقینا باطل است

اگر کسی بخواهد قیاس کند، نباید قیاس کند غسل جسد را به ماء مغصوب به ستر، بیاید قیاس کند غسل به ماء مغصوب را در جسد نجس به وضوء به ماء مغصوب. بگوید غسل به ماء‌ مغصوب سبب طهارت خبثیه است، وضوء به ماء‌ مغصوب هم سبب طهارت حدثیه است. آنجا اشکال کنید، ‌بگویید چرا می‌‌گویید وضوء به ماء‌ مغصوب باطل است، ‌سبب طهارت حدثیه است. شما که می‌‌گویید غسل جسد متنجس به ماء مغصوب صحیح است، پس چرا وضوء‌ به ماء‌ مغصوب ناصحیح است.

پاسخ: وضوء شرط تعبدی است و غسل شرط توصلی

این بحث دیگری است. فرض این است که آقای خوئی بحث ستر و غسل جسد متنجس به ماء مغصوب را گفتند چه فرق می‌‌کند. بله، در مورد وضوء فرقش با غسل جسد متنجس این است که وضوء شرط تعبدی است، ‌خود وضوء باید به قصد قربت باشد چون شرط تعبدی است. این است فارقش. و لذا وضوء به ماء‌ مغصوب چون فاقد قصد قربت است نمی‌تواند سبب طهارت باشد.

[سؤال: ... جواب:] اصلا غسل ثوب متنجس یا جسد متنجس بگویید امر غیری ندارد چه می‌‌شود؟ ... نه، امر غیری ندارد. ... هر کس که می‌‌گوید مقدمه امر غیری دارد می‌‌گوید مقدمه مباحه را می‌‌گوید امر غیری دارد. نگاه کنید کفایه را! اگر مولی بگوید اصعد الی السطح نصب سلم مغصوب که امر غیری ندارد، ‌نصب سلم مباح امر غیری دارد. و لذا غسل جسد متنجس به ماء مغصوب بر فرض به عنوان مقدمه طهارت در نماز بخواهد امر غیری داشته باشد چون مقدمه محرمه است امر غیری شامل نمی‌شود و از آن جهت مشکلی پیش نمی‌آید.

ادامه بررسی دلیل هشتم: افعال صلاتی، علت تامه تحریک لباس غصبی است

راجع به آن اشکالی که صاحب عروه و مرحوم آقای بروجردی و برخی از بزرگان‌ که در جواهر نقل می‌‌کند مطرح کردند که گفتند آقا! فعل صلاتی مثل هوی الی الرکوع سبب تحریک ثوب مغصوب است. ممکن است کسی بگوید عرف خود این هوی را مصداق غصب می‌‌داند. اصلا عرف می‌‌گوید همین حرکت شما از حال قیام به رکوع که سبب تحریک لباسی است که پوشیده می‌‌شود، ‌خود این سبب تحریک ثوب مغصوب عرفا غصب است. و یا اگر عرفا غصب نیست علت تامه غصب است. غصب همان تحریک ثوب مغصوب است و این علت تامه غصب است. و علت تامه حرام حرام است و مبغوض است و صلاحیت مقربیت و عبادیت ندارد.

و لذا صاحب عروه و مرحوم بروجردی فتوی دادند که نماز در هر لباس مغصوب بلکه در هر محمول مغصوبی که هوی الرکوع، ‌رفع رأس از سجود و امثال آن سبب تحریک آن مال مغصوب می‌‌شود اگر از روی علم و عمد باشد موجب بطلان نماز است.

جواب اول: حرکات مصلی که علت تامه غصب است، مصداق واجب صلاتی نیستند

ما عرض کردیم این فرمایش ناتمام است. وجوهی ذکر کردیم در رد این فرمایش که برخیش را ما قبول داریم، ‌برخیش را مناقشه داریم. سه وجه دیروز ذکر کردیم که به آن اشاره می‌‌کنیم:

وجه اول این بود که گفته می‌‌شود هوی الرکوع مصداق واجب صلاتی نیست؛ آنی که واجب صلاتی است خود رکوع است. هوی مقدمه رکوع است. چه اشکال دارد هوی الرکوع حرام باشد یا علت تامه حرام باشد و لکن رکوع مصداق واجب باشد؟

اشکال اول: اگر هوی الرکوع مصداق غصب باشد،‌ رکوع نمی‌تواند مصداق واجب باشد

این جواب به نظر ما قابل مناقشه است از نظر بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی. و لو ما تعجب می‌‌کنیم چرا امثال ایشان و بزرگانی مثل ایشان متوجه و متعرض این مطلب نشدند که می‌‌خواهیم عرض کنیم. می‌‌گوییم جناب آقای خوئی! اگر هوی الرکوع چون مصداق غصب است، ‌حرام هست، به نظر شما رکوع دیگه نمی‌تواند مصداق واجب باشد. چه جور می‌‌گویید چه اشکال دارد: هوی الرکوع مصداق حرام باشد یا علت تامه حرام باشد ولی این‌که فعل صلاتی نیست، ‌رکوع فعل صلاتی است. چه جور شما این را می‌‌فرمایید؟ این با مبانی شما نمی‌سازد. مبنا چیه؟ مبنای بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر این است، می‌‌گویند:

اگر یک ترکیبی انضمامی بود یعنی واجب و حرام خارجا دو چیز بودند، در صورتی این حرام، مشکل برای آن واجب درست نمی‌کند که بشود امر ترتبی به آن واجب تعلق بگیرد. مثل اول اذان خواست شخصی نماز بخواند دید مسجد نجس است، گفتند نماز اگر بخوانی نمازت صحیح است. چرا؟ برای این‌که ترکیب انضمامی است، ازاله نجاست از مسجد واجب، بر فرض ترک ازاله حرام باشد ‌چه ربطی دارد به نماز خواندن شما؟ این فعل آخری است. و می‌‌تواند شارع بگوید ان ترکت الازالة فصل. این‌جور فرمودند. تصریح می‌‌کنند به این مطلب.

می‌‌گوییم خب آقا!‌ در بحث هوی الرکوع: هوی الرکوع، ‌هوی کامل نه هوی ناقص، هوی کامل اگر مصداق غصب باشد این هوی کامل علت تامه رکوع است. خم شدن از حال قیام به طرف رکوع اگر کامل بشود لاینفک عنه الرکوع، معلولی است که علت تامه‌اش هوی کامل است. آیا می‌‌شود شارع بگوید این هوی حرام است و لکن اگر این هوی را ایجاد می‌‌کنی پس رکوع بکن یا اگر این هوی را ایجاد می‌‌کنی مجازی رکوع بکنی؟ ‌خب اگر این هوی را من ایجاد کنم، هوی کامل، ‌چون همه مراتب این هوی مصداق غصب است، ‌خب این هوی کامل را که مصداق غصب است اگر من ایجاد کنم رکوع خودبخود محقق می‌‌شود. پس امر رکوع مترتبا علی تحقق الهوی الی الرکوع، ‌این امر به حاصل می‌‌شود.

مثل موارد دیگر که ایشان می‌‌گوید، علت تامه مثلا غسل وضوئی، علت تامه غسل در غُسل، علت تامه مثلا فعل صلاتی. این‌ها همین بیان را دارد دیگه. می‌‌گوید اگر علت تامه حرام بود دیگه نمی‌تواند بگوید اذا وجدت العلة‌ التامة فأوجد معلولها چون وجود علت تامه مساوق با وجود معلول است، ‌معنا ندارد که امر کند به وجود معلول.

[سؤال: ... جواب:] مبنای آقایان این است. ما داریم طبق این مبنا اشکال می‌‌کنیم.

پس خم کامل شدن همان و رکوع محقق شدن همان.

استاد: با وجود مندوحه، رکوع می‌تواند مصداق غصب باشد

بله، این اشکال به مبنای این بزرگان وارد است ولی ما این مبنا را قبول نداریم. ما اولا: می‌‌گوییم اگر واجب موسع است نه مضیق، ‌یعنی من می‌‌توانم این هوی‌ای که مصداق غصب است ایجاد کنم می‌‌توانم بروم یک هوی‌ای که مصداق غصب نیست ایجاد کنم، ‌مندوحه است. می‌آیم به سوء اختیارم این هوی‌ای که مصداق غصب است ایجاد می‌‌کنم این نیاز به ترتب ندارد. در همان مثال ازاله که اول وقت واجب می‌‌شود بر مکلف ازاله نجاست از مسجد، می‌‌رود نماز می‌‌خواند، ‌نیاز به ترتب ندارد که؛ نمازش صحیح است. چون امر به خصوص این نماز که نشده، ‌امر شده به طبیعی نماز، ‌این هم مصداق نماز است.

می‌دانید ثمره کجا ظاهر می‌‌شود؟ یک مثالی بزنم برای شما:

ضدان لاثالث لهما مثل حضر و سفر، نمی‌شود شارع بگوید سفر واجب ولی اگر سفر نکردی، امر ترتبی داری به حضر. چرا؟ برای این‌که اگر سفر نکردی خودبخود می‌‌شود حضر دیگه. امر ترتبی می‌‌شود طلب الحاصل، ترتب معنا ندارد. این مثال را داشته باشید! اگر بر من واجب بشود روز شنبه این هفته سفر کنم، حالا واجب شد اطاعت والدین و آن‌ها امر کردند به سفر مثلا و امثال ذلک، مولی یک امر موسع دیگری دارد، می‌‌گوید در یک روز از روزهای هفته در حضر و وطن باش! طبق مبنای آقای خوئی و مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر، ‌اگر من روز شنبه سفر نکنم و در وطن بمانم، ‌او مصداق امتثال کُن فی الحضر یوما من ایام الاسبوع نخواهد بود، ‌باید یک روز دیگر بماند. چرا؟ برای این‌که امکان ترتب نیست. شارع بگوید که ان لم تسافر یوم السبت فکن حاضرا یا فلابأس ان تکون حاضرا؟ معنا ندارد. طلب الحاصل است یا ترخیص در حاصل است. اما ما می‌‌گوییم نه، ‌واجب، موسع است، ‌نگفت که کن حاضرا فی هذا الیوم، کن حاضرا فی یوم من ایام الاسبوع، ‌نیاز به ترتب نیست.

ترخیص در تطبیق آن واجب موسع بر این فرد، ‌ترخیص عقلی است؛ از باب این‌که واجب ما لابشرط است. ترخیص وضعی است نه ترخیص شرعی مستقل تکلیفی که بگویید شارع که نمی‌تواند ترخیص تکلیفی بدهد در اتیان به ضد واجب، بر من واجب است سفر بعد بگوید تو مرخصی در حضر باشی امروز. این ترخیص تکلیفی مستقل به ضد واجب است که ممکن نیست مگر به نحو ترتب اما ترخیص در تطبیق واجب موسع بر یک فرد ترخیص تکلیفی مستقل نیست. این انتزاع می‌‌شود از لابشرط بودن آن واجب و لذا اسمش را می‌‌گذارند ترخیص عقلی، ‌ترخیص حیثی یا ترخیص وضعی یعنی اتیان به این فرد مجزی است در مقام امتثال آن واجب. این نیاز به ترتب ندارد که.

و لذا از نظر ما هوی الرکوع اگر فعل صلاتی نباشد، خودش هم مصداق غصب بشود مشکلی ایجاد نمی‌کند چون رکوع فعل صلاتی است. علت تامه رکوع حرام باشد، باشد، ‌چه می‌‌شود؟ چه اشکالی دارد؟ حالا جواب‌های دیگری ما در بحث داریم که آقایان در ذهن‌شان است، ولی خلاف صریح کلمات این بزرگان است که می‌‌گفتیم شارع چه اشکال دارد بگوید ان هویت الی الرکوع فارکع رکوعا شرعیا، آنی که معلول هوی است رکوع تکوینی است، اما امر شارع می‌‌رود روی حصه‌ای از این رکوع تکوینی که رکوع شرعی است. رکوع شرعی یعنی چی؟ یعنی رکوع با قصد خضوع نه رکوع بی قصد خضوع. می‌‌شود تفکیک بشود رکوع شرعی از هوی. ولی خب آقای خوئی صریحا فرمودند من این مطالب را قبول ندارم، ‌رکوع تکوینی مورد امر است منتها شرط رکوع تکوینی این است که با قصد خضوع هم باشد، با شرائط دیگر هم باشد.

پس این جواب اول که هوی الی الرکوع فعل صلاتی نیست، ‌بر فرض بشود غصب محرم چه ربطی دارد رکوع که فعل صلاتی است، با مبنای مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر سازگار نیست ولی با مبنای ما سازگار است.

اشکال دوم: هوی الی الرکوع مشمول امر به رکوع است

بله، کسانی که مثل صاحب کتاب اضواء و آراء می‌‌گویند ظاهر ادله شرعی این است که وقتی مولی می‌‌گوید ارکع، یعنی إهو الی الرکوع و ارکع، و لذا هوی الی الرکوع فعل صلاتی است، خم بشو! اصلا خم شدن در بطنش نهفته است که تکان بخور و منحنی بشو به سمت رکوع و رکوع بجا بیاور! خب اگر این‌جور بشود هوی الرکوع هم می‌‌شود فعل صلاتی.

پاسخ: هوی الی الرکوع مقدمه رکوع است

ولی ما این را قبول نداریم. ظاهر ارکع در او هوی الی الرکوع نیامده، هوی الی الرکوع مقدمه رکوع است. ارکع یعنی احداث کن رکوع را، اما این‌که در او خوابیده باشد که منحنی بشو، خم بشو به سمت زمین، معنای ارکع این نیست.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که از ادله استفاده کردیم احداث رکوع باید به قصد خضوع باشد اما هوی الی الرکوع جزء‌ احداث الرکوع نیست، ‌مقدمه احداث الرکوع است.

و لذا این جواب اول به نظر ما تمام است، هوی الی الرکوع فعل صلاتی نیست. علاوه بر این‌که به نظر ما مصداق غصب هم نیست؛ علت غصب است. غصب آن تکان دادن لباس مغصوب است بر فرض باشد. و این هوی تحریک جسد است، ‌تحریک جسد مصداق غصب نیست، ‌علت غصب است. و لذا اصلا این هوی الی الرکوع فعل صلاتی نیست و خودش هم مصداق غصب نیست و مشکلی پیش نمی‌آید.

جواب دوم (مرحوم خوئی): علت تامه حرام،‌ حرام نیست

جواب دوم این بود که گفتیم که علت تامه حرام که گفتند، حرام نیست، علت تامه حرام دلیل نداریم که حرام باشد، ‌ما قبول نداریم. هوی الرکوع علت تامه حرام است و علت تامه حرام، حرام نیست.

اشکال: گرچه علت تامه حرام، حرام نیست اما مبغوض مولی هست

این اشکال دارد. چرا؟‌ برای این‌که علت تامه حرام حرام نیست ولی مبغوض که هست. به قول آقای بروجردی مشکل در مبغوض این هوی الی الرکوع است. هوی الی الرکوع یا نهوض للقیام یا رفع رأس از سجود، این‌ها، ‌اگر علت تامه غصب باشند لازم نیست علت تامه غصب محرم حرام غیری شرعی باشد؛ مبغوض غیری هم باشد مشکل تولید می‌‌کند. مهم همان مبغوضیتش است. و لذا این جواب دوم درست نشد.

جواب سوم: عرفا تحریک ثوب مغصوب، مصداق غصب زاید نیست

جواب سوم این بود که گفته شد که این هوی الی الرکوع و لو علت تحریک ثوب مغصوب است اما تحریک ثوب مغصوب برای کسی که پوشیده این ثوب را، عرفا مصداق غصب نیست.

که انصافا این جواب، ‌عرفی است. یک وقت لباس را نپوشیدیم، ‌تکان می‌‌دهیم، صاحبش می‌‌گوید آقا چه کار می‌‌کنی من راضی نیستم، ‌این غصب است. یک وقت لباس مردم را پوشیدیم، ‌حالا این لباس مغصوب را پوشیدیم، ‌بایستیم یا راه برویم، ‌این راه رفتن ما مصداق غصب است عرفا؟ نه. غصب این لباس به پوشیدنش است، دیگه تکان دادن او بعد از لبس عرفا مصداق غصب نیست.

[سؤال: ... جواب:] او لبس است، ‌متحد نیست با فعل صلاتی. و هوی الی الرکوع که علت تامه لبس نیست. ... نگه داشتن که لبس نیست. لبس ثوب مغصوب غصب است اما لابس این ثوب بایستد یا راه برود، بگوییم راه رفتنش هم مصداق غصب است در این لباس؟ عرفا در حال ایستادن پوشیده باشد یا بنشیند، ‌نشستن او غصب آخری نیست. و لااقل من الشک در صدق عرفی غصب بر این کار.

جواب چهارم: هوی الی الرکوع جزء اخیر علت تامه تحریک ثوب مغصوب نیست

جواب چهارم که ما قبلا عرض می‌‌کردیم، ‌دیدیم صاحب کتاب اضواء و آراء‌ هم مطرح کردند این است که می‌‌گفتیم آقا! این هوی الی الرکوع جزء علت تامه است برای غصب، ‌جزء دیگرش ابقاء این ثوب است در بدن. شما این ثوب را در بدن ابقاء می‌‌کنی بعد هوی می‌‌کنید الی الرکوع، ‌تحریک می‌‌شود این ثوب مغصوب. پس علت تامه تحریک خصوص هوی نیست، ‌مجموع الهوی الی الرکوع است و ابقاء هذا الثوب فی البدن، مجموع این دو جزء‌علت تامه است نه خصوص هوی. و لذا هوی علت تامه نیست، ‌جزء‌ اخیر علت تامه هم نیست، ‌مجموع آن و ابقاء الثوب فی الجسد، علت تامه است و بغض این مجموع سرایت به کل جزء جزء نمی‌کند.

اشکال: جزء اخیر است چون لبس لباس مقدم است بر هوی الی الرکوع

ولی انصاف این است که عرفی نیست این مطلب. آخرین جزء عرفی تحریک این ثوب مغصوب اگر واقعا تحریک مصداق غصب است، ‌همین هوی است چون این لبس قبلا رخ داده، قبلا این لباس را ما پوشیدیم، آخرین جزء علت تامه عرفیه تحریک این لباس همان انحناء ما است. مثل این می‌‌ماند که شما یک کتابی را می‌‌گذارید جلوی‌تان، تیر می‌‌زنید به این کتاب. خب آخرین جزء پاره کردن این کتاب این تیر زدن شماست، عرفی نیست بگوییم نه، مجموع تیر زدن شما و نگه داشتن کتاب جلوی تیر. اول کتاب را جلوی تیر نگه داشتید بعد تیر زدید. اینجا هم اول لبس کردید این ساتر مغصوب را یا این لباس مغصوب را بعد هوی الی الرکوع کردید و لذا هوی الرکوع می‌‌شود جزء اخیر علت تامه.

جواب پنجم: مبغوض غیری می‌تواند مصداق واجب نفسی باشد

آخرین جواب را اشاره کنم، ‌این است که آقا! هوی الرکوع اصلا مبغوض غیری است، ‌مبغوض نفسی که نیست، علت تامه غصب است و خودش هم واجب صلاتی است، ‌چه اشکال دارد یک مبغوض غیری مصداق یک واجب نفسی هم بشود؟ جمع بشود بغض غیری با حب نفسی به دو عنوان. مثل این‌که در استخر ارتماس می‌‌کند، وقتی ارتماس کرد آب می‌‌پاشد همچین به سمت اطراف استخر، ‌لباس مردم خیس می‌‌شود که اطراف ایستادند. این ارتماس به عنوان غسل ارتماسی مصداق واجب نفسی است علت تامه غصب است که خیس کرد لباس‌های مردم و مال مردم را، ‌از این حیث مبغوض است، ‌بالوجدان می‌‌شود یک فعل هم بخاطر علت تامه حرام ناخوشایند مولی باشد هم ملاک نفسی دارد مصداق واجب باشد. و تفصیل الکلام فی الاصول.

و لذا لابأس بالصلاة فی الثوب المغصوب و لا فی المحمول المغصوب.

و الحمد لله رب العالمین.